

سازمان ملل و اندیشه گفت و گوی تمدن‌ها

نوشته دکتر کاوه افراسیابی
ترجمه مریم بیژنی

سازمان ملل متحد از زمان شروع فعالیت، همچون نماد فرهنگ جهانی صلح جلوه گر شده است. این سازمان ضمن برخورداری از وظیفه اساسی برقراری امنیت و صلح بین‌المللی، یگانه ابزار ایجاد امنیت دستجمعی در میان ملت‌های جهان محسوب می‌شود. سازمان ملل علی‌رغم پیشینه نه‌چندان یکدستی که در زمینه حفظ صلح دارد و گذشته از نقشی که در طیف وسیعی از دیگر زمینه‌ها - توسعه، پناهندگان، حقوق بشر، بهداشت، محیط زیست و... ایفا می‌کند همچنان جایگاه محوری خود را در زمینه توسعه صلح‌آمیز جامعه جهانی حفظ کرده است.

در بحثی که در روزگار ما پیرامون سازمان ملل متحد در گرفته است این نهاد جهانی، اغلب از این جهت که نهادی انفعالی و دچار چنددستگی است، بیش از حد توان خود مسئولیت به عهده گرفته است، کمتر از حد لازم قدرت و منابع در اختیار دارد و به شدت نیازمند اصلاحات درون سازمانی است مورد انتقاد قرار گرفته است. چنین انتقادهایی را تفاسیر گوناگونی که نقش سازمان ملل متحد را تا حد صحنه‌ای سیاسی برای بازیهای استیلاجویانه قدرت تقلیل می‌دهند پیچیده‌تر می‌سازد. در این مورد می‌توان به نظریه «برخورد تمدن‌ها»ی ساموئل هانتینگتون اشاره کرد که تصویر صریحی است از سلسله‌مراتب جهانی که ظاهراً در نتیجه تمرکز بی‌سابقه ثروت و قدرت در تمدن غرب ایجاد شده است. نظریه‌ی وی به این نتیجه‌گیری منجر می‌شود که سازمان ملل متحد و اندیشه بنیادین آن یعنی وجود «جامعه جهانی» جز پوششی برای «مشروعیت بخشی جهانی به اعمالی که بازتاب منافع ایالات متحده و سایر قدرتهای غربی است» نمی‌باشد.^۱

نظریه هانتینگتون به دو دلیل تقلیل‌گرایانه است. نخست، این واقعیت را نادیده می‌گیرد که سازمان ملل متحد عرصه‌ای رقابتی است که در آن قدرت متوازن‌کننده کشورهای موسوم به درحال توسعه تا حدی توانسته است بر رفتار و ترجیحات سیاسی این نهاد جهانی تأثیر گذارد. و دوم، توجه نمی‌کند که، سازمان ملل و سایر نهادهای فراملی مشابه همچون سازمان تجارت جهانی، عرصه‌های

مهمی برای مصالحه در جریان گفتگوهای راهبردی سیاسی و اقتصادی و تبادل نظر بین ملت‌ها فراهم می‌کنند.

چیزی که در نظریه هانتینگتون جایز به همین اندازه خالی است هرگونه بحث و گفتگو پیرامون نقش وابستگی متقابل پیچیده کشورهای و نیز ساز و کار وفاق آفرین و هماهنگ‌کننده سازمان ملل و فرهنگ صلح آن، به‌عنوان عوامل مهارکننده برخورد تمدن‌هاست.^۲ اما شاید اشکال اساسی‌تر نظریه هانتینگتون، ناتوانی آن از ارائه تصویری رسا و گویا از استقلال نفوذ سازمان ملل متحد و نیز کشف اهمیت آن به‌عنوان یگانه «جامعه معرفتی»^۳ باشد که این سازمان را به ترسیم برنامه‌های فکری خود جهت ایجاد تغییرات خلّاق برای سازگار شدن با دگرگونی‌های سریع و متناقض جامعه بین‌المللی قادر می‌سازد. انقلاب اطلاعات و ویژگی همراه آن یعنی «جهانی-محلی شدن» دنیا یکی از همین تناقض‌هاست. عبارات نامتداولی همچون «جهانی-محلی شدن» باهدف تشریح فرایند اطلاعات که ظاهراً جهان را همزمان به هم مرتبط و از هم متلاشی می‌کند به کار برده می‌شود.^۴

هویت تازه سازمان ملل

در نظام معرفتی (پس از جنگ سرد) خود سازمان ملل، ابعاد چندگانه نظام ملل متحد آشکارا بر مفروضات نظام دولت‌های ملی پایه می‌گیرند. اما هر کل از مجموع اجزای خود بزرگتر است و سازمان ملل نیز جایگاه بالقوه‌ای برای طرح چارچوب‌های مرجع فراخ‌تری مانند «حاکمیت بشریت» و «حکومت جهانی» است. در واقع هم در کارهای تحقیقاتی و هم در نوآوری‌هایی که اخیراً از درون سلسله‌مراتب این سازمان جوشیده است شبکه هویت سازمان ملل دامنه‌دارتر از گذشته‌ها انگاشته شده است و اصولاً به‌عنوان قسمتی از شبکه درهم‌تنیده مناسبات در سطوح جهانی و فراملی قلمداد شده است که از جمله‌ای فرایند رشد سازمان‌های غیردولتی - افزایش پیوندها میان سازمان ملل و سازمان‌های غیردولتی - تأثیر می‌پذیرد. بنابراین برای شناخت تحول سازمان ملل متحد هرچه بیشتر باید هویت آن را متفاوت از

تعامل سنتی چندجانبه دولتها بینگاریم. به عبارت دیگر، باید به سازمان ملل به چشم محلی نگاه کنیم که از هر جای دیگری برای احراز هویت جهان وطنی و جهانی شدن سیاسی و دیپلماتیک مناسب تر است و مسئولیت اصلی را در زمینه ایجاد آنچه «ارزشهای همجواری جهانی» خوانده می شود برعهده دارد.^۵

دبیر کل فعلی سازمان ملل، کوفی انان در کوشش هایی که اخیراً برای تغییر هویت سازمان صورت می گیرد نقشی هدایتگر داشته است. به گفته وی «حاکمیت دولت را در اساسی ترین شکل آن نیروهای جهانی شدن و همکاری بین المللی از نو تعریف می کنند». انان با دعوت به جهانی شدن انسانی، توجه همگان را به یک دگرگونی اساسی در چارچوب نهادی اصلی سازمان ملل جلب کرده است:

«اما گره اصلی مشکل امروز ما همین جاست: در حالی که نظام چندسویگی بعد از جنگ جهانی دوم، پیدایش و رشد شکل تازه ای از جهانی شدن را امکان پذیر ساخت، جهانی شدن به نوبه خود الگوی این نظام را هر چه کهنه تر ساخته است. به عبارت ساده تر نهادهای بعد از جنگ برای جهانی بین المللی پی ریزی شدند، در حالی که ما اکنون در دنیایی جهانی به سر می بریم.»^۶

بدین ترتیب، به کمک مفاهیم واسطه ای مانند «فوق ملی بودن»، «مداخله بشر دوستانه»، «جامعه مدنی جهانی»، «شهر و ندان جهانی»، «بیمان جهانی» و «حوزه همگانی بین المللی» تصور تازه ای از سازمان ملل پا گرفته است که حاکی از فرایند مداومی برای تجدیدنظر مفهومی و معنایی در سازمان ملل است. هدف از تبدیل سازمان ملل به فضایی برای تولید فرهنگی، ایجاد روایت تازه ای از هویت است که هویت های جهانی و منطقه ای را همخوان سازد و بدین ترتیب، مرزهای جامعه جهانی را که تصور آن را در ذهن داریم براساس نوعی قربت و وفاداری که با ایجاد پیوستگی نشانه ای بین شهروندان جهانی و جامعه جهانی هویت های محلی را درمی نوردد سامان بخشد.

رمز این کار در حال پیشرفت، پی ریزی احساسی رضایتبخش از «وابستگی به سازمان»

ملل است که می تواند همزمان هم مکمل برداشت سنتی سازمان در مورد «تعلق به کشور» باشد و هم آن را درنوردد. دستیابی به این هدف به مفهوم جدیدی از هویت فرهنگی نیاز دارد، زیرا فرهنگ تقریباً همیشه «با یک ملت یا دولت در پیوند است و مقیاس منحصر به فردی را برای تعیین مرز تمدن از بربریت فراهم می کند.»^۷ برعکس، آنچه که در گفتمان رایج درباره سازمان ملل وارد شده است، اندیشه تمدن جهانی است که بیانگر آرزوی گرد هم آوردن تمدن های جهان زیر چتری واحد است. این موضوع تقریباً به طور اجتناب ناپذیری این مسئله را پیش آورده است که آیا سخن گفتن از نقشه ای جدید برای تمدنی که بر اصول سازمان ملل استوار باشد، امکان پذیر است. این پرسشی جالب توجه است که باید به آن در کارهای تحقیقاتی پیرامون (پسا) توگرای که تاکنون به نادیده یا دست کم گرفتن سهم سازمان ملل در فرایند هویت سازی - یعنی جهان وطنی القا شده توسط سازمان ملل - دچار بوده است توجه کرد. این مفهوم آخری بیانگر هدف جدیدی برای سازمان ملل به عنوان کار گزار «ما، مردم» است. این هدف، پی ریزی هویتی مثبت و ایجابی برای سازمان ملل به عنوان بخشی اساسی از رسالتی است که برای «تمدن ساختن» مردمان دارد. جالب اینجاست که چنین پرسشهایی دقیقاً در زمانی مطرح شده است که سازمان ملل با اعلام سال ۲۰۰۱ به عنوان سال گفت و گوی تمدنهار سما خود را برای بزرگداشت تمدن های جهان متعهد کرده است.

نقشه قلمرویی ناشناخته

اندیشه «گفت و گوی تمدن ها» در هماهنگی کامل با علت وجودی سازمان ملل قرار دارد که به طور مجزا در ماده یک منشور این سازمان تصریح شده است. در این بند آمده است «توسعه روابط دوستانه بین ملت ها» و «دستیابی به همکاری بین المللی برای حل مشکلات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی یا بشر دوستانه بین المللی و ترویج و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی های اساسی برای همه بدون در نظر گرفتن تفاوت های نژادی، جنسی، زبانی یا مذهبی». گفت و گوی

○ در سطح حداقل،
هدایت گفت و گوی تمدن ها
توسط سازمان ملل،
روحیه مدنی اندیشی را
براساس اخلاقیاتی که
محور آن رعایت حال
دیگران است پرورش
می دهد.

○ کوفی‌انان:
گفت‌و‌گویی تمدن‌ها باید
مردم‌ادیان و فرهنگ‌های
مختلف را به درک آنچه آنان
را از یکدیگر متمایز
می‌سازد و آنچه در بین‌شان
مشترک است قادر سازد.

تمدن‌ها به‌طور بالقوه در خدمت تدابیر اعتمادزای جهانی سازمان‌ملل و کوشش‌های آن برای تقویت همکاری بین‌المللی در جهت حل مشکلات عدم تساهل سیاسی-اجتماعی است که به‌وضوح نمونه‌های آن را در پاکسازی‌های تژادی هراس‌آور در آفریقا و اروپای مرکزی شاهد هستیم. در سطح حداقل، هدایت گفت‌و‌گویی تمدن‌ها توسط سازمان ملل روحیه مدنی‌اندیشی را براساس اخلاقیاتی که محور آن رعایت حال دیگران است، پرورش می‌دهد. همچنین تجلیل از تنوع فرهنگی و قومی را تشویق و پارامتر خلاقیتی برای شیوه جدیدی از اجتماعی شدن را در مقیاس جهان‌خاکی فراهم می‌کند. به‌گفته کوفی‌انان «از دید من این گفت‌و‌گو باید مردم‌ادیان و فرهنگ‌های مختلف را به درک آنچه آنان را از یکدیگر متمایز می‌سازد و آنچه در بین‌شان مشترک است، قادر کند. امیدوارم، این جریان به مردم سراسر جهان کمک کند که بفهمند، حتی زمانی که تنوع و اختلاف در بین خودمان را گرامی می‌داریم، اگر در صدد همکاری برای دستیابی به یک خیر مشترک-شاید حتی بقای خودمان-هستیم، به برخی ارزش‌های مشترک نیازمندیم».^۸

با توجه به امیدهای پرشکوهی از این دست، چالشی که در اجرای عادی سنت پسنندیده سازمان ملل در نامگذاری هر سال برای یک هدف اصیل وجود دارد، تدوین استانداردهای جهانشمولی برای کنش متقابل فرهنگ‌هاست که زمانی لوی استراوس آن را «رنگین‌کمانی از فرهنگ‌های انسانی» خواند. در حالی که فرضیات برجسته‌زبانی در مورد گفت‌و‌گویی تمدن‌ها ارائه می‌شود،-برای مثال به‌عنوان یک «پارادایم» جایگزین در روابط بین‌الملل-واقعیت این است که سیمای تاریخی و نظری آن چندان روشن نیست. گفت‌و‌گویی تمدن‌ها یک پارادایم در معنی مورد نظر توماس کوهن، یعنی- منبع مفهومی بکار برده شده برای سردر آوردن از جهان نیست بلکه در بهترین شکل خود، نوعی مسئله‌سازی به معنای فوکویی آن است که اولاً برای هدایت ضدتئوری بر خورد تمدن‌ها و ثانیاً برای آفرینش مفاهیم محوری لازم برای حفظ یک نظم عادلانه و صلح‌آمیز جهانی سودمند است. صرف

اشاره به گفت‌و‌گویی تمدن‌ها بر میزانی از ارتباط‌خواهی و احترام متقابل دلالت می‌کند و با خود نوعی مردم‌داری شورایی، دموکراتیک و غیرتهاجمی را به همراه دارد. از سوی دیگر، ارتباط یافتن آن با سازمان ملل ارجح و اعتبار گفت‌و‌گو را افزایش داده و بر گفتمان‌های رقابتی (مثلاً گفتمان‌های رژیم محور) برتری بخشیده است.

قابل توجه آن است که این اندیشه و اندیشه ضد آن یعنی برخورد تمدن‌ها هر دو مفهوم تنش‌یاب بر خورد میان تمدن‌های جهان را قبول دارند و تفاوت آنها در تأکید اولی بر گفت‌و‌گو و مصالحه‌جویی و سوء برداشت دومی دایر بر این است که گفت‌و‌گو و تماس بیشتر فقط به افزایش آگاهی از تفاوت‌ها و منافع متضاد می‌انجامد.^۹ نه تنها اندیشه گفت‌و‌گویی تمدن‌ها تشابه خانوادگی بارزی با قطب مخالفش یعنی برخورد تمدن‌ها دارد بلکه هنوز فاصله‌ای طولانی تا تبدیل آن به دیدگاهی کاملاً پرداخت یافته یا یک پارادایم هست. هواداران گفت‌و‌گویی تمدن‌ها اغلب سبب این سوء برداشت می‌شوند که این مفهوم از نظر پرداخت نظری هم‌تراز یا قابل مقایسه با نظریه برخورد تمدن‌هاست. اینان به جای سخن‌سرایی در مورد اهمیت گفت‌و‌گویی تمدن‌ها باید در جهت روشن ساختن معنی (های) گوهری آن بکوشند و یک نمونه عملی از کاربرد و کارایی چنین گفت‌و‌گویی و تفاوت ملموسی که ایجاد می‌کند ارائه کنند. کلید موفقیت گفت‌و‌گویی تمدن‌ها، بیان مجدد شباهت‌ها و تفاوت‌ها نیست بلکه تغییر دادن شرایط جهانی در جهت تشویق به شنیدن، آغوش‌گشایی، بردباری و ارتباط دوسویه است.

سرچشمه امید

واژه «تمدن» معنایی ثابت و قطعی که به آسانی قابل تشخیص باشد ندارد. به همین دلیل برای سازمان ملل یا هر یک از سازمان‌های وابسته به آن حتی شناسایی تعداد و انواع تمدن‌های جهانی اگر غیرممکن نباشد، دشوار است. همچنان که «جیان‌دو منیکو پیکو» نماینده سازمان ملل برای سال گفت‌و‌گویی تمدن‌ها می‌گوید: «اگر ۸ یا ۱۰ تمدن را

در جهان شناسایی کنیم، فردا برخی در مجمع عمومی اعتراض می کنند که تمدن آنها را نادیده گرفته ایم.»^{۱۰} اندیشه گفت و گوی تمدن‌ها فی نفسه دچار ابهام و عدم وضوح است. وقتی آن را مورد انتقاد روش‌شناسی و سیستماتیک قرار دهیم کمتر شبیه یک نظریه ساخته و پرداخته و بیشتر شبیه نوعی «کنش گفتاری» مخصوص یا دستور کاری برای اعلام به نظر می رسد که برای مقابله با گفتمان هراس آور هانتینگتون و ایجاد گفتمانی خوش بینانه در مورد مسائل همیشگی که در بافت معاصر جامعه انسانی یعنی در دوران جهانی شدن فرهنگ سر بر آورده اند در انداخته شده است.

طُرْفه اینکه گفت و گوی تمدنی ماندگاری خود را به عنوان اندیشه‌ای متعلق به سازمان ملل مدیون انتزاع زبان شناختی است. این اصطلاح، اساساً یک استعاره است که به وسیله آن، گروه‌های بزرگی می توانند بطور کلی بفهمند که در عرصه بین المللی چه انتظاری از آنها می رود: رفتار قانون گرایانه و احترام به تنوع فرهنگی. بنابراین، تخیل شهروندان جهانی را به سمت آموزش‌های میان فرهنگی سوق می دهد و آنها را برای درک روابط هماهنگ و دوستانه بین ملت‌ها و گروه‌های قومی آماده می سازد. فرض بر این است که از طریق گفت و گو به تجربیات عمیق تر و مستقیم تری درباره سنت‌های رایج در فرهنگ‌هایی غیر از فرهنگ خودمان دست خواهیم یافت و این اعتقادی است که برای ایفای نقش اخلاقی در گفت و گوهای فرهنگی یک عنصر ضروری تلقی می شود.

اما اگر قرار است از میزان ناشکیبایی‌ها کاسته شود و موج خشونت‌های قومی فروکش کند باید دولت‌ها خود را متعهد به اولویت قائل شدن برای زدودن ناشکیبایی‌ها بدانند. چنین تعهدی در قطعنامه مجمع عمومی ملل متحد که در نوامبر ۱۹۹۸ در مورد پیشنهاد ایران در خصوص توجه به گفت و گوی تمدن‌ها صادر شد به چشم می خورد. این قطعنامه بطور مشخص بر «اهمیت شکیبایی در روابط بین الملل و نقش مهم گفت و گو به عنوان ابزاری برای رسیدن به درک مشترک، از میان برداشتن تهدیدهای مطرح برای صلح، و تقویت

تعامل و تبادل میان فرهنگ‌ها» تأکید می کرد.

بنابر این، اندیشه گفت و گوی تمدن‌ها، صرف نظر از کاستی‌های مفهومی برای جهانی که در محاصره نیروهای بربریت جهانی همچون نژادپرستی و تعصب نژادی است نوعی اهمیت رهنمودی، تعالی بخشی و انتقادی دارد. این اندیشه بالاتر از هر نوع آرمان‌سازی است که وجود یک جامعه اخلاقی جهانی را مفروض می گیرد و می کوشد آرمان ارتباط یا آنچه را که دیدگاه مبتنی بر گفتگو در عرصه بین المللی می نامد برای ما روشن سازد. در این مقام می توان گفت و گوی تمدن‌ها را «واقع‌گرایی آرمانخواهانه» تعبیر کرد یعنی آن را نوعی واکنش به از دست رفتن امیدها در مورد آنچه ریبندرانات تاگور («وحدت خلاق») نوع انسان می خواند دانست. می توان گفت رمز برتری گفت و گوی تمدن‌ها این است که امکان احیای بهنگام امیدها در کره خاک را فراهم می سازد.

البته همزمان از برخی جهات سازمان ملل، عرصه مناسبی برای گفت و گوی تمدن‌ها نیست، زیرا اعضا را وادار به اتخاذ مواضع استراتژیک سازگار با منافع دولتهای ملی خود می سازد. بحث گسترده از «میراث مشترک» و «گفت و گو» (برای مثال گفت و گوی شمال-جنوب) اغلب به برخوردهای تند و زننده در سازمان ملل می کشد. هر چه باشد سازمان ملل اساساً- اگر نه انحصاراً- قلمرو نخبگان سیاسی- رهبران، نمایندگان دولت‌ها، کارمندان حرفه‌ای و... به شمار می رود. شواهد زیادی موجود است که نشان می دهد حتی زمانی که سازمان ملل مانند نشست هزاره سران در سال ۲۰۰۰ در پی تأکید بر زمینه‌های مشترک است دستاورد خالص آن اغلب یک «گفت و گوی استراتژیک» است که در آن از سازمان ملل به عنوان محلی برای ابراز شکایت استفاده می شود.

نشست هزاره سران از سوی شمار زیادی از رهبران جهان سوم و آفریقایی شرکت کننده برای مطرح ساختن مسائل کلیدی خودشان در زمینه توسعه، دسترسی به تجارت، تخفیف بار بدهی‌ها، نقش شرکتهای چند ملیتی، فقر، ثروت و شکاف تکنولوژیک مورد استفاده قرار گرفت. یکی از رهبران شرکت کننده «تابو امبکی» رئیس جمهوری

○ گفت و گوی تمدن‌ها نوعی مسئله‌سازی به معنای فوکوی آن است که هم برای هدایت ضدتئوری بر خورد تمدن‌ها و هم برای آفرینش مفاهیم محوری لازم برای حفظ نظم عادلانه و صلح آمیز جهانی سودمند است.

در طول تاریخ و در سازمان ملل محترم شمرده است در نورد.

مسلماً در سطح فکری نباید اجازه داد همبستگی‌های خیالی، روش‌های نامطلوب را پنهان کند. برعکس، در گفت‌وگوی تمدن‌ها زیر نظر سازمان ملل باید هماهنگ با آرمان «دموکراسی شورایی» طیف وسیعی از مسائل فرهنگی-اجتماعی آشکارا و متأملانه به بحث گذاشته شود.

چنین گفت‌وگویی ضمن محترم شمردن دیدگاه‌های مختلف باید به دنبال اصولی کلی باشد که بتواند به کار نقادی شیوه‌های کهن یا عقاید و اعمال فرهنگی سرکوبگرانه آید. مطابق این سناریو، اعضای سازمان ملل با فکری باز و روشن و با آگاهی از این که ممکن است پس از گفت‌وگو و بحث منطقی، لازم باشد به بازاندیشی در بعضی از ارزش‌ها، باورها و رفتارهای خود بپردازند باب گفت‌وگو را می‌گشایند. اما چنین بازنگری به احتمال بیشتر در گفت‌وگوهای روشنفکری و هنری روی می‌دهد تا در جمع دیپلماتیک سازمان ملل که بر اساس منافع پابر جای کشورها شکل گرفته است. بنابراین این بخش اعظم گفتگوهای قابل پیش‌بینی بین تمدن‌ها احتمالاً بیش از هر چیز برای جوی که با این اندیشه به وجود آمده است یعنی برای روشن ساختن همزیستی فرهنگی جهانی، گفت‌وگوی ادیان و غیر آن اهمیت خواهد داشت.

در زمان حاضر حتی کمترین هم‌رأیی در مورد اولویت‌ها برای گفتگوی راستین میان تمدن‌ها وجود ندارد. گفت‌وگو برای پر بار بودن مبادله به بعضی از زمینه‌های مشترک آغازین نیاز دارد. برای مثال، دستکم به همخوانی و موافقت در زمینهٔ مدنیت، شکیبایی و نفی خشونت در روابط میان فرهنگی نیاز است. اما دشوار بودن «گفت‌وگو» و نه «تک‌گویی» مثلاً در مورد شکاف تکنولوژیک یا ثروت بین ثروتمندان و تهیدستان جهان با توجه به رشد و آگرایی به جای همگرایی شمال و جنوب بسیار نمایان است.

گفت‌وگوی شمال و جنوب

در واقع گفت‌وگوی بین تمدن‌ها می‌تواند به دلیل افشای نابرابری‌ها و دامن زدن به اختلاف و

آفریقایی جنوبی اظهار داشت: «پشت دروازه کاخ‌های راحت و عمارت‌های زیبایی که در آنها يك شاه یا ملکه یارئیس جمهور یا نخست‌وزیران حاضر در این نشست بی‌تظیر به سر می‌برند تهیدستان جهان ایستاده‌اند»^{۱۱}

خودسنجی فرهنگی

یکی از پیامدهای گفت‌وگوی تمدن‌ها این است که وجوه سیاسی فرهنگ‌ها را بر ملا می‌سازد و با خطر به راه افتادن مسابقهٔ ارزش‌ها بین آنها که خود را «میهن پرستان» تمدنی می‌خوانند همراه است. السدیر مکینتایر گفته است که میهن پرستی نمایانگر نوعی احترام عمل‌زابه افراد، نهادها یا گروه‌های ویژه است که بر رابطهٔ تاریخی یا اتحاد خاص بین آن فرد، نهاد یا گروه و کسی که برای آنها احترام قائل است پایه می‌گیرد.^{۱۲}

از همین رو، چنین میهن پرستانی از حد تمجید زبانی از «دگر بود دیگران» و تصدیق وجوه تاریک فرهنگ خودشان - مانند وجوه مرتبط با جنسیت و اقلیت‌ها - فراتر نمی‌روند.

شاید این توقع بیش از حدی باشد که بخواهیم جهان سوم که از «نفوذ فرهنگی غرب» و «به حاشیه رانده شدن در جهانی شدن» آزرده شده است گفت‌وگوی انتقادی سازمان ملل را در مورد کاستی‌های فرهنگی خود مانند مختون کردن زنان در آفریقا، کار کودکان در چین، رفتار نادرست با میلیون‌ها «فرد نجس» در هند و... برتابد.

این احتمال که گفت‌وگوی تمدن‌ها در سازمان ملل بتواند حق مطلب را در مورد نیاز روزافزون به گفت‌وگو بی‌امون وجوه تاریک تمدن‌های معاصر ادا کند، نه تنها حداقل بلکه عملاً هیچ است، زیرا تصریح «صلاحیت داخلی» در منشور ملل متحد فرهنگ‌های محلی را در برابر نظارت دقیق و مؤثر سازمان ملل بر تعصبات و نقائص آنها محفوظ نگه می‌دارد. وانگهی، حتی اعضای که خواهان گوش سپردن به سخن دیگران هستند، اغلب مباحثی را که با ارزش‌های اصلی یا جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک‌شان برخورد دارد کنار می‌گذارند. نتیجتاً، قلمرو اجرای ابتکار سازمان ملل محدود خواهد بود و بعید است که بتواند مرزهای ملی را که

○ کلید موفقیت گفت‌وگوی تمدن‌ها، بیان مجدد شباهت‌ها و تفاوت‌ها نیست بلکه تغییر دادن شرایط جهانی در جهت تشویق به شنیدن، آغوش گشودن، بردباری و ارتباط دو سویه است.

بیگانگی بر خورد بین شمال و جنوب را تشدید کند. این همان چیزی است که در زبان پیچیده و نامفهوم هابرماس «ارتباط مخدوش» خوانده می‌شود. گروه‌های زیر دست و به حاشیه رانده شده نمی‌توانند برای دستیابی به برابری بر گفت‌وگو تکیه کنند و با گروه‌های مسلطی که هدفشان حفظ قدرت و امتیازات خودشان است همبسته شوند. اما برای آنکه گفت‌وگوی تمدنی نتیجه‌بخش باشد باید به حوزه اقتصاد سیاسی تعمیم یابد و درس‌های به دست آمده از گفت‌وگوی شمال و جنوب را مدنظر قرار دهد. یکی از این درسها این است که در نتیجه فرایند جهانی شدن خطوط مرزبندی بین نیمکره‌ها کمرنگ‌تر شده است. درس دیگر این است که شکاف ثروت و فقر در جهان، امروزه بیش از هر زمان دیگری جدی است و جو گفت‌وگو را تیره و تاری می‌کند. این واقعیت هم به جای خود باقی است که در نظم جهانی نوی که پس از جنگ سرد حاکم شده است تنها یک نوع برخورد یعنی رقابت شرق و غرب از میان رفته است و هنوز گرفتار شکاف شمال و جنوب هستیم. این شکاف در گزارشهای اخیر کارگزاربهای توسعه سازمان ملل به روشنی نمود یافته است. این گزارشها نشان می‌دهد که دارایی ۲۲۵ نفر از ثروتمندترین افراد جهان با دارایی ۴۷ درصد از فقیرترین جمعیت جهان برابری می‌کند، ۲۵۰ میلیون کودک از رفتن به مدرسه محروم هستند، یک میلیارد نفر فاقد دسترسی به آب سالم اند و ۲/۴ میلیارد نفر شرایط بهداشتی مناسبی ندارند. این شکاف به شکل تجربی در سایر مطالعات مانند چشم‌انداز اقتصادی جهان و گزارش رقابت در جهان نیز مورد تأیید قرار گرفته است. در این گزارشها آمده است که دلایل فراوانی برای تداوم گفت‌وگوی شمال- جنوب در مورد مسائلی چون کمک خارجی، تجارت عادلانه، اصلاح و بهبود زیرساختهای مالی بین‌المللی، ایدز و... وجود دارد. تعبیری از گفت‌وگوی تمدنها که از نظر اقتصادی خنثی باشد نه تنها تمدنها را در سنگرهای فرهنگی خود پابرجا تر می‌سازد، بلکه بدتر از آن، گفت‌وگو را به ابزاری برای «ثبات آفرینی» فرو می‌کاهد. به اصطلاح فوکو،

گفت‌وگو به نوعی «بحث برای عادی جلوه دادن» تبدیل می‌شود که هدفش ایجاد همان چیزی است که اینیس کلود «مشروعیت جمعی» می‌خواند.^{۱۳} از این نظر، گفت‌وگوی تمدنها خود به هدفی برای ساختار شکنی به سبک دریدا مبدل می‌شود.^{۱۴} اما گفت‌وگوی تمدنها می‌تواند چنان که باید به ابتکاری اصلاح کننده تبدیل شود و روند گفت‌وگوی شمال و جنوب را بهبود ببخشد. در این مسیر فقط افزودن يك بعد استدلالی، تعیین کننده نیست بلکه به تصور پالایش یافته تری از چگونگی عمق بخشیدن به گفت‌وگو، نیاز داریم. از این جهت، اهمیت گفت‌وگوی تمدنها را باید در توانمندی درونی آن برای افزایش ظرفیت جنوب برای اعمال فشار بر سازمان ملل و همزمان رساندن این پیام به گوش جهانیان دانست که تعامل شمال و جنوب نه يك بازی با حاصلجمع صفر بلکه فرصتی برای پیروزی همگان است. از طریق این گفت‌وگو می‌توان وقفه‌ای طولانی را که در ارتباط کلامی شمال- جنوب وجود دارد از میان برداشت و آن را چنان جدی و ژرفانگر ساخت که به زحمتش بیارزد هر چند بویژه در غرب آن را گفت‌وگویی «رمز آمیز» و «صرفاً فرهنگی» می‌دانند.^{۱۵}

جای شگفتی نیست که از پیشنهاد گفت‌وگوی تمدنها مانند بسیاری از دیگر نوآوری‌های سازمان ملل بویژه آنها که در مجمع عمومی مطرح شده‌اند تفسیرهای متعارضی ارائه شده است که نشان از واگرایی منافع مختلف دارد. این وضع با دیدگاه بسیاری از محققان معاصر دایر بر این که گفت‌وگوی همگانی به همان اندازه که از اصول «عقلانیت ارتباطی» تأثیر می‌پذیرد زیر نفوذ نیروهای مادی قدرت اقتصادی و سیاسی هم هست جور در می‌آید. برای جهان سوم به عنوان يك کل، طرح ابتکار گفت‌وگوی تمدنها از سوی رئیس‌جمهور ایران، آقای خاتمی، در سال ۱۹۹۸ از آن رو مهم است که با سفسطه‌های عامه‌پسندی که هانتینگتون و دیگران مطرح ساخته و گفته بودند سازمان ملل صرفاً مهره‌ای در دست غرب است و بقیه جهان یا بسیار کم یا به هیچ طریقی سهم مهمی در آن ندارند مقابله می‌کند. از نظر تاریخی، ابتکار یادشده و اقبال جهانی به آن این حقیقت مهم را در باره

○ از برخی جهات، سازمان ملل عرصه مناسبی برای گفت‌وگوی تمدنها نیست زیرا اعضا را وادار به اتخاذ مواضع استراتژیک سازگار با منافع دولتهای ملی خود می‌سازد.

قبیل است. اگر بخت یار ما باشد این گفت و گوها یکدیگر را از طریق وزن و اهمیت شور و شوق و پیشرفت حاصل در هر قلمرو تقویت خواهند کرد. آنچه در گفت و گوی تمدن‌ها مدنظر است دست یافتن به مصالحه‌ای خوش بینانه و نهایی نیست، بلکه کسب توانایی سیاسی و فرهنگی برای دست و پنجه نرم کردن با دنیای پر از تنش و کنش‌های متقابل است.

ابتکار سازمان ملل در مورد گفت و گوی تمدن‌ها با ترویج بحث و گفت و گو در مورد مسائل مهم اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، جزو محرک‌های پیش برنده جدید این نهاد قلمداد می‌شود و صرفاً مانند يك «کنترل کننده ترافیک» در دیپلماسی جهانی عمل نمی‌کند، بلکه به عنوان تربیونی برای بنیانگذاری هنجارها برای فرهنگ‌های گوناگون به کار می‌رود؛ تربیونی که همزمان ظهور فرهنگ جهانی را نیز تقویت می‌کند.

یادداشت‌ها

1. Samuel P. Huntington, "The Clash of Civilizations?", *Foreign Affairs* (summer 1993), pp. 23-4. See also Phyllis Bennis, *Calling the Shots: How Washington Dominates Today's UN* (New York: Olive Branch Press, 1995).

۲. ر. ک. به:

Kaveh L. Afrasiabi, "The Contestation of Civilizations and Interreligious Dialogue", *Iranian Journal of International Relations* 11, no.3 (fall 1999), pp. 338-62. See also Afrasiabi, "From 'Clash of Civilizations' to Civilizational Parallelism", *Telos*, no. 15 (spring 1999), pp. 109-16.

۳. در مورد مفهوم «جامعه معرفتی» ر. ک. به:

Peter M. Haas, "Epistemic Communities and the Dynamics of Internal Policy Coordination", in *Regime Theory and International Relations*, ed. Volker Rittberger (Oxford: Clarendon Press, 1993).

4. Ryan Henry and C. Edward Peartree, eds., *The Information Revolution and International Security* (Washington DC: Center for Strategic and International Studies, 1998),

سازمان ملل آشکار می‌سازد که این سازمان جایگاه بحث و جدل و ائتلاف برای کشورهای جنوب در گفت و گوی انتقادی‌شان با غرب است.

ابتکار بلندمدت

عملی ساختن گفت و گوی تمدن‌ها، مستلزم تمایل جمعی نیروهای فرهنگی مجزای جهان برای ترویج گفت و گو به عنوان نوعی شیوه مشترک برای از میان برداشتن سرچشمه‌های جنگ و برخورد در جهان است. بی تردید گفت و گوی جاری در مورد سازمان ملل و نقش آن به عنوان عامل فرهنگی ارتباط دهنده تمدن‌های جهان به هم از این حکم مستثنی نیست. آشکار است که معماران گفت و گوی جهانی باید به نقش سازمان ملل به عنوان ابزار حیاتی پیشرفت بشر در هزاره جدید توجه جدی داشته باشند.

هنوز برای ارزیابی میزان کاربری و مؤثر بودن ابتکار سازمان ملل در مورد گفت و گوی تمدن‌ها بسیار زود است. باید دید آیا سازمان ملل می‌تواند سیل انتظاراتی را که این ابتکار در سراسر جهان ایجاد کرده است برآورده سازد. آیا شکاف عظیمی بین انتظارات کشورها و برنامه‌های واقعی و فعالیت‌های عملی سازمان ملل به وجود خواهد آمد؟ پاسخ به این پرسش‌ها هم اکنون نیز تا حد زیادی واضح است: موفقیت نسبی در ابتکار فوق تاحد زیادی در گرو توانایی سازمان ملل برای تبدیل آن از گفت و گوی عمودی (در چارچوب کنفرانسها) به گفت و گوی مردمان از طریق ترتیب دادن مجموعه مناسبی از رویدادها و فعالیت‌های جذاب برای توده‌ها و جوانان است. معیار دیگر موفقیت این است که آیا سازمان ملل می‌تواند «گفتمان تمدنی» نویای خود را از طریق گفت و گوی تمدن‌ها، توسعه دهد. تحقق این برنامه به منزله گامی در جهت گذشتن از تمرکز بر دولت-ملت و خودشیفتگی کشورها براساس تفاوت‌های تنگ اندیشه‌شان خواهد بود.

گفت و گوی تمدن‌ها را نمی‌توان تنها به سال ۲۰۰۱ محدود کرد. این ابتکار نیازمند کوششی مداوم در سطوح گوناگونی از «گفت و گوی فرهنگی»، «گفت و گوی دیپلماتیک»، «گفت و گوی مذهبی»، «گفت و گوی فلسفی و فکری» و از این

○ اعضای سازمان ملل باید با فکری باز و روشن، و با آگاهی از اینکه ممکن است پس از گفت و گو و بحث منطقی لازم باشد به بازاندیشی در بعضی از ارزشها، باورها و رفتارهای خود بپردازند باب گفت و گو را بگشایند.

New York, 4 September 2000.

۱۱. به نقل از:

Peter Singer, "How Are Your Morals?", in **The World in 2001**, ed. Dudley Fishburn (London: Economist Newspaper Ltd., 2000), p.50.

12. Alasdair MacIntyre, "Is Patriotism a Virtue?", in **A New Public Ethics**, ed. Mary Daly (Belmont, Calif.: Wadsworth, 1994), p. 308.

۱۳. «کلود می گوید مشروعیت جمعی» در نهایت به این بستگی دارد که آیا دولت‌های عضو سازمان ملل در دیدگاه‌های خود پیرامون موضوعات همگانی به اتفاق نظر نزدیک خواهند شد یا نه.» به نقل از:

Peter R. Baehr and Leon Gordenker, **The United Nations at the End of the 1990s** (New York: St Martin's Press, 1999), p. 89.

14. Jacques Derrida, "Remarks on Deconstruction and Pragmatism", in **Deconstruction and Pragmatism**, ed. Chantal Mouffe (London: Routledge, 1996), pp. 83-4.

۱۵. مشاور عالی نمایندگی ایالات متحده در سازمان ملل ماه مه ۲۰۰۰ چنین نگرشی داشت.

p. xi.

۵. ر. ک. به:

Keith Krause and W. Andy Knight, **State, Society, and the UN System: Changing Perspectives on Multilateralism** (New York: United Nations University Press, 1995).

6. Millennium Report of the Secretary - General: "We, the Peoples: The Role of the United Nations in the 21st Century", 27 March 2000 [www.un.org/millennium/sg/report/].

7. Vasiliki Limberis, "Religion As the Cipher for Identity", **Harvard Theological Review** 93, no. 3 (October 2000), p. 376.

8. Kofi Annan, "Common Values for a Common Era: Hopes and Warnings for the Millennium", **Civilization** (June/ July 1999), p.75.

۹. هانتینگتون با تصدیق سودمندی گفت‌وگو برای کاستن از موج «برخورد تمدن‌ها در آینده» تاحدودی در اندیشه خود تغییر داده است. ر. ک. به:

Samuel P. Huntington, "A Call for Dialogue: We Can Fight - or We Can Talk", **Civilization** (June/ July 1999), p. 76.

10. Giandomenico Picco, Interview by author,

○ گفت‌وگوی تمدنی
برای آنکه نتیجه‌بخش باشد
باید به حوزه اقتصاد سیاسی
تعمیم یابد و در سبهای
به دست آمده از گفت‌وگوی
شمال و جنوب را مدنظر
قرار دهد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی